

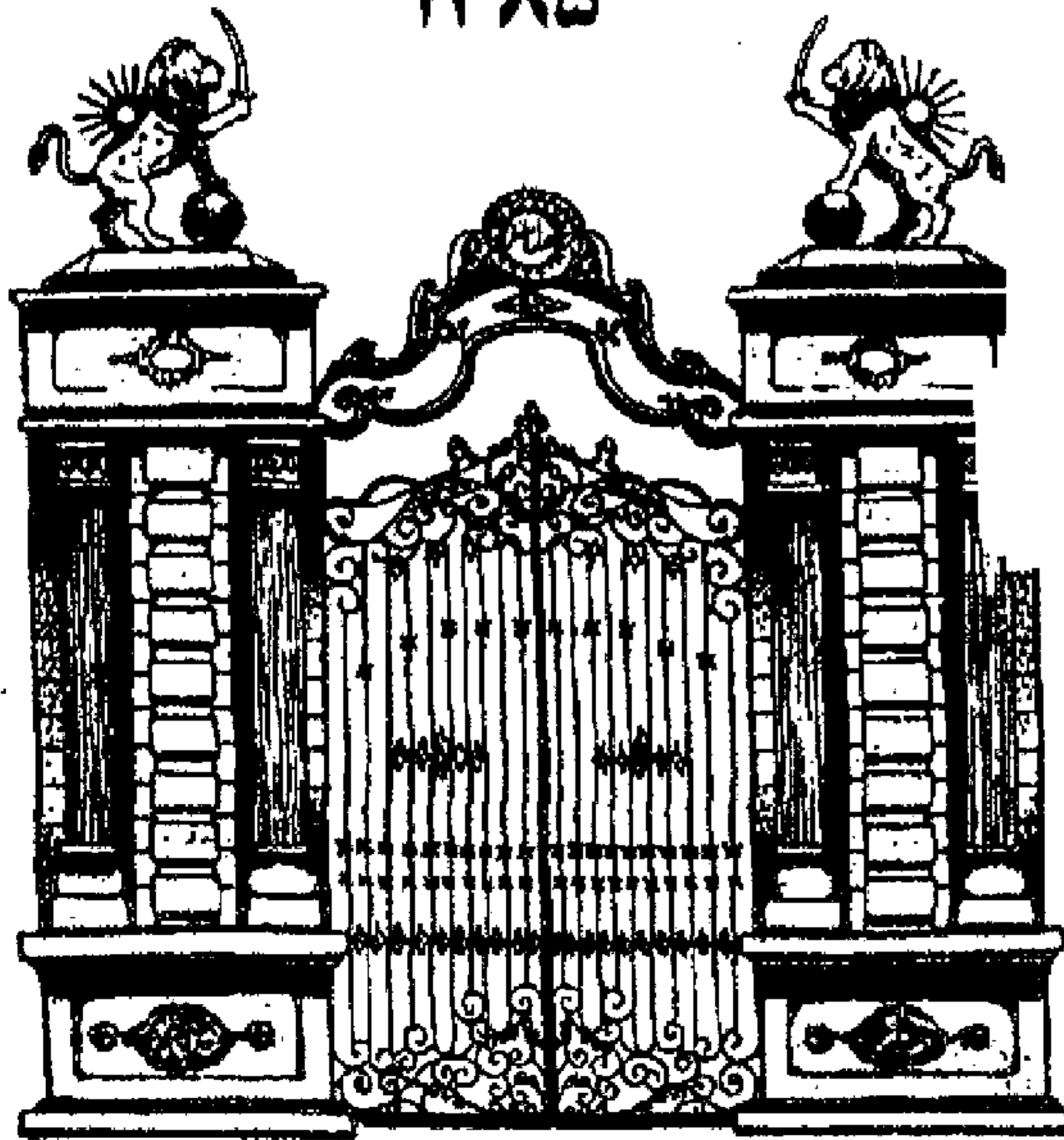
ایرج یزشک زاد

مروری در ایران

# انقلاب مشروطیت ایران

یکصد و نهمین سالگرد

۱۳۸۵



مروری در انقلاب مشروطیت ایران

ایرج یزشک زاد

IRAJ PEZESHKZAD

## THE CONSTITUTIONAL REVOLUTION OF 1906 IN IRAN

100th ANNIVERSARY

2006



مروری در ایران

# انقلاب مشروطیت ایران

یکصد و نهمین سالگرد  
۱۳۸۵

ایرج پزشک زاد

نام کتاب - مروری در انقلاب مشروطیت ایران

نویسنده - ایرج پزشک زاد

ناشر - نشر البرز

چاپ دوم - تابستان ۱۳۸۵

Alborz Verlag

Gutleut Str . 150, 60327 Frankfurt/Mein

Germany

Tel.: (+49) 069- 24248001, Fax: (+49) 069- 24248002

e - Mail: pakhsheiran@yahoo.com

## فهرست

۷	یادآوری.....
۹	طلیعة انقلاب.....
۳۹	اولین پیروزی.....
۶۱	آغاز کارشکنی‌ها.....
۷۹	نبرد قانون اساسی.....
۱۰۵	مجلس رودرروی شاه.....
۱۲۹	استبداد صغیر و پیروزی دوباره ملت.....
۱۶۱	منابع و مأخذ.....

## یادآوری

شک نیست که مشروطیت ایران، اگر نه بزرگ‌ترین، لااقل یکی از بزرگ‌ترین وقایع تاریخ ایران است.

اما از چنین واقعه بزرگی چه می‌دانیم؟ چه قدر مجال و امکان تفحص و تفکر درباره آن را داشته‌ایم؟ و اگر داشته‌ایم چه منابع و مدارکی در اختیارمان بوده است؟

پاسخ روشن است: متأسفانه بسیار کم و بسیار پراکنده. در حالی که جوانان ما در دنیای امروز، بیش از همیشه نیاز مندند که این بزرگ‌ترین جنبش ملی تاریخشان را بشناسند.

ما، به مناسبت سالگرد مشروطیت ایران، برای استفاده کسانی که مایلند - تا وقتی مشکلات زندگی و گرفتاری‌های شغلی‌شان اجازه مراجعه به تألیفات پراکنده را نداده - حداقل اطلاعات درباره جنبش مشروطیت را داشته باشند، و نیز به عنوان ادای احترامی به خاطره بنیانگذاران معزز آن، کوشیده‌ایم که به زبانی ساده براساس تألیفات و تحقیقات موجود فشرده‌ای از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران را در این تألیف بیاوریم.

در واقع این مختصر یک روزشمار وقایع انقلاب مشروطیت ایران، از آغاز تا پایان استبداد صغیر و افتتاح مجلس دوم، است و بیش از این ادعایی ندارد.

## طلیعة انقلاب

در جست‌وجوی ریشه‌های اجنبش مشروطیت ایران باید لااقل تا زمان عباس میرزا نایب‌السلطنه، ولیعهد آزاده و روشن‌بین ایران و وزیر دانا و وطن‌دوست او قائم‌مقام، پیش برویم و افکار ترقی‌خواهانه بزرگمرد تاریخ معاصر ایران میرزا تقی‌خان امیرکبیر و پس از او برنامه‌های اصلاحی میرزا حسین‌خان سپهسالار را پی بگیریم. ولی از آن‌جا که هدف ما تنها یک مرور کوتاه بر انقلاب مشروطیت است، بررسی را از سال‌های بلافاصله قبل از انقلاب آغاز می‌کنیم. ولی یادآوری این نکته را لازم می‌دانیم که اگر مشروطیت ایران بسیاری را غافلگیر کرد، یک واقعه اتفاقی و غیرمترقبه نبود. برپایی ناگهانی و پردرخشش بنایی بود که چند نسل، آرام آرام، با خون دل خوردن، به پی‌ریزی آن پرداخته بودند.



از پایان «عصر سپهسالار» که به‌عنوان دوره جدید تاریخی، معرّف ترقی‌خواهی و حکومت قانون بود، تا اعلام مشروطیت - ۱۲۸۵ - و آغاز حکومت ملی، یعنی در مدت ربع قرن دولت ایران راه قهقرایی

بر بود و قدرت اقتصادی اش تحلیل می رفت، اعتبار سیاسی اش را در افکار عام به تدریج از دست می داد، هیچ اصلاح اجتماعی سرنگرفت، ظلم و ستم حکام ولایات غیر قابل تحمل شده بود و نفوذ امپریالیسم خارجی به اوج خود رسید. با وجود آن که فکر ترقی در حوزه دستگاه حکومت هیچ گاه نمرد، هر کوشش اصلاح طلبانه ای باطل گشت. دولت در هیأت مجموع به جای این که پیش برود، واپس رو بود.

در مقابل آن، با افزایش هوشیاری اجتماعی، اعتراض عام انگیزشی می گرفت و جلوه های گوناگونی در پی داشت. در آغاز سلطنت مظفرالدین شاه، در دوران صدارت میرزا علی خان امین الدوله، دولت به برخی کارهای اصلاحی دست زد: تأسیس هیأت وزرای مسئول، برپا کردن مجلس عمومی اصلاحات با شناختن حق افراد در تقدیم نقشه اصلاحات، اصلاح مالی و نشر معارف، به علاوه با کاهش فشار حکومت، آزادی نسبی پیش آمد که از آثار مهم آن رواج مطبوعات نو بود.

پس از این مرحله، دولت با بحران مالی و سیاسی تازه ای روبه رو شد. همان اندازه که قرضه های خارجی بر نفوذ اقتصادی و سیاسی کشورهای استعماری افزود، روح ناسیونالیسم را برانگیزاند. همان اندازه که دولت در اجرای نقشه های رفورم مالی فروماند، به ورشکستگی تهدید گردید و از قدرت و اعتبار سیاسی اش کاسته شد. در این لحظات بحرانی - و فعل و انفعال عوامل گوناگون - اعتراض و مقاومت عمومی در برابر دولت قوت روزافزونی می گرفت: حرکت ملی در جهت تغییر مطلقیت به مشروطیت تشکل پذیرفت.

این دوره بیست و چند ساله تا عصر مشروطگی، روی هم، از بارورترین مراحل تفکر اجتماعی و سیاسی جدید ایران است.

### بحران مالی و قرض های خارجی

امین الدوله برای سر و سامان دادن به اوضاع آشفته مالی کوشید از بانک های فرانسه و بلژیک وامی تحصیل کند ولی فشار روس و انگلیس بر دولت های مذکور، مانع انجام این امر شد. در مقابل دولت روس پیشنهاد اعطای وامی کرد. ولی امین الدوله نپذیرفت. دولت به فکر استقراض از بانک های انگلیس افتاد ولی جواب مساعدی نشنید. ناچار به بانک شاهنشاهی رو آورد که در طرح قرارنامه استقراض شرایط سختی پیشنهاد کرد. اگر سیاست انگلیس در وام دادن به ایران دودل بود، روس فعال بود و هدفش مشخص. ولی امین الدوله که از مصیبت استقراض از روس آگاه بود زیر بار نرفت.

با کنار رفتن امین الدوله از صدارت و روی کار آمدن مجدد امین السلطان (۱۲۷۷ شمسی)، وام گرفتن از روس به مرحله عمل رسید. ۲۲ میلیون منات طلا باریج صدی پنج به مدت هفتاد و پنج سال از بانک استقراضی روس وام گرفتند و درآمد کل گمرک، جز گمرک فارس و بنادر خلیج فارس، وثیقه آن سپرده شد. دو سال بعد قرض دومی به مبلغ ۱۰ میلیون منات از همان بانک گرفته شد. سپس به طرف انگلیس رو آوردند. بانک شاهنشاهی مبلغ ۲۰۰ هزار لیره باریج صدی پنج به مدت بیست سال به ایران قرض داد و سال بعد در زمامداری عین الدوله یکصد هزار لیره دیگر بر آن مبلغ اضافه گردید و عایدی شیلات دریای خزر به گرو گذاشته شد که اگر کفایت نکند اقساط از درآمد پست و تلگراف و یا از محل گمرک فارس و بنادر خلیج فارس پرداخته شود.

قرض از روس و انگلیس با توجه به شرایط قرض و نحوه خرج آن، از نظر سیاسی و اقتصادی عوارض نکبت باری داشت. از نظر سیاسی



شصت هزار لیره - می رسید. ولی این طرح هم به جایی نرسید و جنبشی از طرف ملایان علیه امین السلطان شروع شد. راه تحصیل قرض دیگر هم نمی ماند لذا امین السلطان (در تاریخ ۱۲۸۲ شمسی) استعفا داد و عین الدوله به جای او به صدارت منصوب شد. عین الدوله برای اصلاح امور مالی کوشش هایی کرد.

ولی نقشه های اصلاح مالی هیچ کدام به ثمر نرسید. تا نظام سیاست و روح حکمرانی تغییر نمی کرد هر کوششی بی حاصل بود. رقم کسر بودجه در چهار سال بلافاصله قبل از صدور فرمان مشروطیت، به طور متوسط به یک میلیون و نیم تا دو میلیون تومان در سال می رسید. وضع بی پولی مردم نیز رو به شدت می رفت. برای نمونه گذرنامه مکه که سالی نزدیک صد و پنجاه هزار تومان عاید خزانه دولت می کرد به بیست و پنج هزار تومان تقلیل یافت. میزان بیکاری و تنگدستی طبقه پیشه ور و عمده زحمتکش را از هجوم آنها به مهاجرت به قفقاز و عثمانی در جست و جوی کار، می توان دریافت. در احصائیه رسمی رقم این مهاجران در سال ۱۲۸۳ شمسی نزدیک پنجاه و پنج هزار نفر و سال بعد سیصد هزار نفر ثبت شده است.

### بیداری مردم

بیداری مردم حاصل تلاش روشنفکران یا به اصطلاح دقیق تر، تربیت یافتگان جدید بود که بیشتر در زمره خدمتگزاران دولت به شمار می رفتند. این گروه که در طول نسل پیش بار آمده بودند عده شان خیلی بیشتر از آن بود که در بدو امر به نظر می آمد. نباید فراموش کرد که علاوه بر تحصیل کردگان فرنگستان، دارالفنون که به همت میرزا تقی خان امیرکبیر در سال ۱۲۳۰ شمسی افتتاح شده بود، نقش عمده ای در بالا

محدودیتی بر محدودیت های سابق از نظر حاکمیت دولت، افزود و از نظر اقتصادی، از آن جایی که همه آن پول ها خرج سفر کاروان شاه و درباریان به فرنگ شد، مملکت را قدمی دیگر به ورشکستگی کامل نزدیک کرد.

### تلاش برای اصلاح مالی

تشدید بحران مالی شاه و صدراعظم را وادار ساخت که از «مسیو نوز» رییس مستشاران بلژیکی گمرک - که در زمان امین الدوله استخدام شده بودند - بخواهند که طرحی در اصول اصلاح مالی تهیه کند.

ولی طرح نوز با مخالفت درباریان که آن را مخالف منافع خود می پنداشتند، برخورد کرد و به شاه قبولانند که تعیین بودجه ثابت قدرت پادشاه را محدود می کند و مایه رنجش و شورش روحانیون می شود. امیربهداد جنگ، وزیر دربار، گفت که حضرت امام حسین را به خواب دیده و آن حضرت فرموده: رفورم مالیاتی کار مصیبت باری است. و یکی دیگر از درباریان گفت که شب در خواب ندایی از جانب حضرت علی شنیده که فرمایشات حضرت امام حسین درباره رفورم مالیاتی را تأکید فرموده اند.

طرح نوز علاوه بر مخالفت درباریان، مخالفت روحانیون را نیز برانگیخت. از علمای نجف تلگراف ها رسید که این طرح باعث رواج بابی گری و استخدام روزافزون فرنگیان و ارمنیان در دستگاه حکومت می شود.

نوز طرح دیگری بی نام و نشان تنظیم کرد که براساس آن میزان مالیات ارضی به دو برابر - یعنی از هشتصد هزار لیره به یکصد و



مثل آثار میرزا فتحعلی آخوندزاده، ملک‌خان، آقاخان کرمانی و اثر مهم حاجی زین‌العابدین مراغه‌ای: «سیاحت‌نامه ابراهیم بیک»، در بیدار کردن افکار عمومی نباید از نظر دور داشت. به‌خصوص کتاب اخیر که از نظر مسائل ایران، مهم‌ترین اثر انتقادی دوره جنبش ملی است و ظاهراً در قاهره یا استانبول چاپ و پنهانی در ایران منتشر شده بود. سیاحت‌نامه ابراهیم بیک انتقاد همه‌جانبه‌ای است بر هیأت جامعه ایران که سیاست، اقتصاد، روحانیت، تعلیمات، اخلاق، اعتقادات و تقریباً همه متعلقات اجتماعی را نقادی می‌کند.

این کتاب در جلسات انجمن‌های مخفی - که تعداد زیاد آن‌ها و فعالیت‌های‌شان در خور بحث جداگانه‌ای است - خوانده می‌شد. به‌رحال از دهه آخر سلطنت ناصرالدین شاه به بعد - فکر آزادی و مشروطگی، و حمله به اصول مطلقیت مظاهر مهمی دارد. در این دوره برجسته‌ترین متفکران و مبلغان سیاسی مثل ملک‌خان، میرزا آقاخان کرمانی، سید جمال‌الدین اسدآبادی و میرزا یوسف‌خان، سخت فعال بودند. همفکران ایشان که شریک عقاید لیبرال و اصلاح‌طلبانه آن‌ها بودند هویت اجتماعی و سیاسی مستقلی داشتند. حتی دستگاه چاپ فراهم ساخته و روزنامه قانون ملک‌خان را که از لندن می‌رسید، از نو در تهران چاپ و منتشر می‌کردند.

اصولاً از گذشته، به‌خصوص از زمان صدارت امیرکبیر و پس از او میرزا حسین‌خان سپهسالار، به تدریج تعدادی چاپخانه به ایران وارد شده بود ولی روزنامه‌های دولتی مثل وقایع اتفاقیه، روزنامه دولت ایران، روزنامه دانش، روزنامه شرف و غیره یا روزنامه‌های مطبوع در تبریز تحت سانسور و فشار دولتی بودند.

آن دسته از روزنامه‌هایی که در بیداری افکار عمومی مؤثر افتادند،

بردن سطح فرهنگ جامعه بازی کرد. به‌موجب آماری که دکتر صدیق در «تاریخ فرهنگ ایران» ارائه کرده است دارالفنون ظرف چهل سال فعالیت بیش از ۱۱۰۰ فارغ‌التحصیل به جامعه داده بود.

از طرف دیگر مدرسه علوم سیاسی در سال ۱۲۷۸ به همت میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله و به مدیریت فرزندش میرزا حسن‌خان (مشیرالدوله ثانی - پیرنیا) برای تعلیم و تربیت دیپلمات‌ها تأسیس شده بود و چند دوره فارغ‌التحصیلان آن که به مأموریت‌های خارج اعزام شده بودند به‌طوری‌که خواهیم دید نقش مهمی در روشن کردن افکار عام داشتند. به‌رحال انبوه نوشته‌های اجتماعی و سیاسی جدید را که نقش قابل توجهی در آگاه ساختن مردم ایفا کرد، همان گروه تحصیل‌کردگان به‌وجود آوردند.

کسانی که با تکیه بر بی‌سوادی و ناآگاهی اکثریت عظیم مردم، می‌کوشند این جنبش ملی را به‌نحوی تخطئه کنند از این واقعیت غافلند که ایدئولوژی‌های نهضت‌های اجتماعی را - که جامعه‌ها را تکان داده‌اند - همیشه اقلیتی از صاحب‌نظران و اندیشه‌سازان پرورانده‌اند و آنچه مردم عادی و عامی برای دنباله‌روی آن‌ها لازم داشته‌اند حس تمیز و تشخیص خیرخواه از بدخواه بوده است نه سواد. قرینه‌های وجود این حس تشخیص را در تمام طول انقلاب مشروطیت تا پس از صدور فرمان و به‌خصوص در دوران مجلس اول که ترقی خواهان و ملایان رودرروی هم قرار گرفتند، در دست داریم. توسعه مدارس جدید از زمان صدارت امین‌الدوله که از طریق برپا کردن «انجمن معارف» و ایجاد مدرسه‌های ملی جدید با همکاری احتشام‌السلطنه و میرزا حسن رشیدیه صورت گرفت، نیز نقش مهمی در روشن کردن افکار مردم داشتند. نقش ادبیات انتقادی و سیاسی را

در خارج از ایران چاپ می‌شدند؛ مثل روزنامه اختر چاپ استانبول، قانون چاپ لندن، نریا و پرورش در قاهره، جیل‌المین در کلکته.

امروز، برای ما، تأثیر مندرجات این جراید در اذهان عمومی مردم آن زمان، با توجه به بی‌سوادی اکثریت عظیمی از مردم عجیب می‌نماید. اما فعالیت دامنه‌دار آزادی‌خواهان درس خوانده را در این زمینه نباید فراموش کرد.

ترقی‌خواهان و تحصیل‌کردگان، به تقلید از آزادی‌خواهان انقلاب کبیر فرانسه وظیفه‌ای برای خود تعیین کرده بودند که خواندن مطالب این روزنامه‌ها در مجامع و انجمن‌ها و کمیته‌ها بود. می‌دانیم که در سال‌های آغازین انقلاب فرانسه یکی از وسایل مؤثر آگاهی‌دادن به مردم این بود که افراد باسواد شب‌ها، روزنامه‌های انقلابی را مثل روزنامه «دوست ملت» که «مارا» می‌نوشت یا «پر دوشن» که «ایر» منتشر می‌کرد، در محافل و مجامع و حتی در میدان‌های شهر برای مردم عامی می‌خواندند.

### نیروهای بالقوه

شورش مردم در سال ۱۲۷۰، در قضیه معروف به رژی، برای برهم زدن انحصارنامه دخانیات یک تجربه مهم تاریخی است و از دو جهت باید آن را از عوامل مهم اثرگذارنده در جنبش مشروطیت به حساب آورد.

اول آن‌که در این جنبش - که نخستین حرکت ملی ایران بود - مردم به کارسازی یک اقدام دسته‌جمعی پی بردند و این شعور بر نیروی متفق ملی، علاوه بر اعتمادبه‌نفسی که در خود آن‌ها در مقابل حکومت زورگو و حتی قدرت استعماری، به وجود آورد، آزادی‌خواهانی را که

برای تغییر نظام حکومت در تلاش و تقایف فکری بودند، به امکان یک جنبش مردمی امیدوار ساخت.

دوم آن‌که این واقعه بر نفوذ دستگاه روحانی به عنوان عامل سیاسی در برابر قدرت دولت افزود. البته باید هم صدا با آدمیت بگوییم که این مرجعیت روحانی ذاتی نبود، از عوارض ورشکستگی معنوی قدرت سیاسی بود که به تصحیح اصول حکومت و رفع مایه فساد و شکایت مردم برنیامد. ولی در هر حال افزایش نفوذ و نیروی روحانیون در این مرحله پیش از آغاز بحران سیاسی، پیش آمد خیری بود و ترقی‌خواهان به عنوان یک نیروی ذخیره به آن امید بستند. نیروی ذخیره برای به حرکت درآوردن توده مردم، فقط به این عنوان نه پیش، زیرا آن‌ها در کمال روشن‌بینی دخالت آخوندها در سیاست را تحمل نداشتند. در آغاز جنبش مشروطیت از زبان احتشام السلطنه می‌شنویم: «... اگر موفقیتی حاصل گردد فقط به دست اشخاص صحیح با اطلاع ممکن است بشود و گرنه به دست چهار نفر معمم از همه جایی خبر چه طرفی بسته می‌شود... اگر مساعدتی به آن‌ها می‌شود، برای پیشرفت مقصود است تا وقت معین.»

### تأثیر حوادث خارجی

گذشته از ورشکستگی نظام حکمرانی آمیخته با بحران مالی که به ایدئولوژی مشروطه‌خواهی انگیزش بخشید، تأثیر عاطفی برخی حادثه‌های تاریخ همزمان را در برانگیختن احساس عمومی نباید نادیده گرفت. از آن جمله است شکست روس از ژاپن و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، که بر اثر آن شکست حادث شده بود. در گزارش کاردار سفارت انگلیس در تهران به وزیر خارجه انگلیس، در تاریخ

۲۷ فوریه ۱۹۰۶ می خوانیم:

«پیروزی های ژاپن بدون شبهه از حرمت اروپاییان در بین ایرانیان کاسته است، ایرانیانی که ژاپنی ها را همراهان مشرق زمینی خویش می شمارند و از تفاوت عظیمی که میان خوی ملی این دو ملت وجود دارد خبر ندارند.»

و همین مأمور در گزارش دیگری به تاریخ ۲۸ دسامبر ۱۹۰۵ می نویسد:

«ایرانی شهری آگاه است که ملت روس به تحصیل آزادی خویش برآمده و دولت روس در وضعی گرفتار گشته بس دشوار و خطیر. به یقین می دانم که شکست روس از ژاپن تأثیری این جا گذارده محوشدنی و هیچ کس نمی تواند نتیجه نهایی آن را پیش بینی کند.»

### آغاز حرکت

نشانه طغیان عمومی از اوایل سال ۱۲۸۰ هجری شمسی (۱۳۱۹ هـ. ق.) در سال هشتم سلطنت مظفرالدین شاه، به چشم می خورد. در مرداد ماه به دنبال نشر اوراق انقلابی در تهران، جمعی در حدود هفتاد نفر دستگیر شدند که در میان آن ها از اجزای دولت و دربار، معلم و ملا وجود داشتند. این اوراق حکایت می کرد که نقشه برپا کردن شورشی را ریخته بودند. به قراری که معلوم شد شورشیان می خواستند گرانی ارزاق را بهانه کنند، مردم را بشورانند و روز ۱۲ شهریور به سوی قصر سلطنتی روان شوند و عزل صدراعظم و استقرار حکومت ملی را بخواهند. به تعبیر «مسیو نوز»، رییس مستشاران بلژیکی گمرک: شورشیان ایرانی بر آن بودند که شیوه انقلابیان فرانسه را در حمله به کاخ ورسای به کار بندند ولی این توطئه به موقع کشف شد.

این دومین نقشه حرکت جمعی بود در جهت شورش سیاسی، و با هدف معینی برای تأسیس دولت ملی. نخستین طرح چنین جنبشی را ملکم خان با همفکری میرزا آقاخان کرمانی ۹ سال پیش از آن پرداخته بود.

نقشه های حرکت جمعی که پس از این، در دوره تشکل نهضت ملی به اجرا درآمدند، کمتر خصلت انقلابی داشتند.

در فاصله سال های ۱۲۸۱ و ۱۲۸۲، مسأله استقراض خارجی، تکیه گاه پرنخاش عمومی بر دولت بود. به دنبال آن در سال ۱۲۸۳ حمله به دولت همچنان ادامه یافت. گرچه نمودهای اولیه اش معطوف به دستگاه مشاوران بلژیکی و موضوع هایی از این نوع بود و منطق سیاسی قوی نداشت.

از اواسط زمستان ۱۲۸۳ کوشش مصممی در کار بود که آشوبی علیه «مسیو نوز» و دستگاه مستشاران بلژیکی گمرک برپا شود. محرک عمده اش ظاهراً نظام السلطنه بود که داعیه وزارت گمرکات را داشت و در نهان از جانب رؤسای روحانی به این کار ترغیب می شد.

اما مبارزه با «مسیو نوز» بلژیکی با هدف های گوناگونی دنبال می شد و در واقع یک توطئه سیاسی بود که عناصر گوناگون با انگیزه های مغایر در آن دخالت داشتند: یکی کرسی وزارت می خواست، ملای معامله گر آن را وسیله تحریک دینی و دادوستد قرار داده بود - علمای نیکخواه دیگری هم بودند که تحریک دینی را نمی پسندیدند و اصرار داشتند که به جای مأموران بلژیکی عناصر ایرانی به جای آن ها بگذارند. جمعی نیز به این که مشاغل گمرک و پست به خارجیان سپرده شده احساس رشک و حسد می کردند. علاوه بر این ها دو گروه دیگر با هدف معین سیاسی در این پیکار مشارکت داشتند: یکی دشمنان متعدد رژیم قهر و فشار



صدراعظم، عین‌الدوله؛ دوم عناصر معترض پنهان که هدفشان ضربه زدن به سلسله قاجاریه از طریق تاختن به دستگاه حاکم بود.

در پایان سال ۱۲۸۳ (در ماه محرم ۱۳۲۲ ه. ق.) مبارزه علیه نوز، در آشوب طلاب، به اوج رسید. رهبری اصلی را سید عبدالله بهبهانی داشت که از هواخواهان باطنی امین‌السلطان صدراعظم سابق و از دشمنان علنی صدراعظم فعلی، عین‌الدوله بود.

دستاویز حمله کلی به «مسیو نوز»، پیمان گمرکی منعقد بین ایران و روسیه و تعرفه نوین گمرکی تنظیم شده از روی آن بود. این پیمان که به وسیله نوز تدوین شده بود در سال ۱۲۸۰ پس از بازگشت شاه از سفر دوم اروپا توشیح و در سال ۱۲۸۱ مبادله شده بود ولی اجرای آن به پایان سال ۱۲۸۳ برمی‌گشت.

کسروی در «تاریخ مشروطیت ایران» این پیمان و تعرفه را یکسره به زیان ایران می‌داند. ولی فریدون آدمیت در «ایدئولوژی نهضت مشروطه ایران» آن‌هایی را که این قرارداد را بدتر از پیمان گلستان و ترکمانچای و به ضرر کلی ایران معرفی کرده‌اند، با استدلالی اقتصادی، عاری از دانش اقتصادی می‌شمارد و اصولاً نوز و همکاران او را به خیرخواهی ایران می‌شناسد.

به هر حال مخالفان نوز یک عکس کهنه از مسیو نوز در یک مهمانی خصوصی به دست آورده بودند که نوز برای تفریح، لباس آخوندی به تن کرده بود. این عکس را تکثیر و در شهر پخش کردند.

در شب تاسوعا، سید عبدالله فرصت مناسبی برای حمله به نوز یافت. به منبر رفت و نوز را «حرامزاده» و «ملعون» خواند. قسمتی از سخنان او چنین است:

«همه علما و طلاب که در این محضر جمع هستند شکایت دینی دارند و اصرار می‌کنند حکم قتل این ملعون و حرامزاده بی‌وجدان را بدهم. من لزومی به چنین حکمی نمی‌بینم، عملی که او در جسارت نسبت به پیغمبر ما علما مرتکب گشته او را مستوجب این می‌سازد که هر مسلمانی او را بکشد. هیچ لازم به فتوا دادن نیست... کشتن سگ ساده‌ای ابدأ مشکل نیست. فعلاً آرام باشید و مشغول عزاداری تا جواب عریضه‌ای که به شاه نوشته شده و عزل و اخراج آن مرد خواسته شده، برسد.»

اما در آن شب چند پیشوای روحانی هیجان مردم را آرام کردند و در این بین دستخطی از شاه به بهبهانی رسید که از او دلجویی کرده بود. به علاوه عین‌الدوله پولی فرستاد که بین طلابی که علیه نوز داد سخن داده بودند، تقسیم شد.

روزهای محرم به پایان رسید و هیاهو هم فرو خوابید. ولی سید عبدالله بهبهانی از پاننشسته بود. و به منظور عزل عین‌الدوله، در صدد یافتن یار و یاور نیرومندی بود.

در نخستین روزهای سال ۱۲۸۴ (۱۳۲۳ ه. ق.) ملاقاتی بین سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی اتفاق افتاد و دو سید برای ادامه مبارزه دست اتفاق و اتحاد به یکدیگر دادند.

در این ایام شاه آماده سومین سفر خود به اروپا می‌شد. ولی پیش از حرکت آن‌ها شورش کوچکی برخاست. به این معنی که بازرگانان که از بدرفتاری کارکنان گمرک به تنگ آمده بودند، نامه‌ای به عین‌الدوله نوشتند، ولی نتیجه‌ای نگرفتند. عاقبت به پیشنهاد سعدالدوله وزیر

### آشوب کرمان

در کرمان شیخ برینی در منبرها به بدگویی از کریمخانیان (شیخیه) پرداخت. حاکم، شاهزاده رکن‌الدین میرزا، شیخ را از شهر بیرون کرد ولی بر اثر آشوب مردم ناچار شد او را اجازه برگشت بدهد. در این میان حاجی محمدرضا نامی از آخوندهای کرمان، بعد از سال‌ها از نجف برگشت و با شیخ برینی هم‌دست شد و به اتفاق، به طمع دست انداختن روی مسجدی که با موقوفات زیاد در دست کریمخانیان بود، مردم را به طرف آن به راه انداختند. حاکم چند تفنگچی در مسجد گماشت که مانع شوند در نتیجه شلیک تفنگچی‌ها، چند نفر از مهاجمان کشته و مجروح شدند. خبر به تهران رسید. شاه هنوز در فرنگ و محمدعلی میرزا ولیعهد نایب‌السلطنه بود. ولیعهد حاکم را عوض کرد و شاهزاده ظفرالسلطنه را به جای او فرستاد ولی چون حاجی میرزا محمدرضا همچنان به آشوب و فتنه ادامه داد و شورش به راه انداخت حاکم جدید دستور داد او را گرفتند و با سه آخوند دیگر پاهایشان را به چوب و فلک بستند و به رفسنجان تبعید کردند. وقتی خبر واقعه بعد از مدتی به تهران رسید، دو سید (سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی) که در انتظار فرصتی برای شوراندن مردم علیه عین‌الدوله بودند و ماه رمضان هم رسیده بود، در منبرها ضمن حمله به عین‌الدوله، به خاطر ظلمی که به حاجی محمدرضا شده بود از مردم اشک‌ها گرفتند. دولت حاکم جدید را هم احضار کرد.

### ویران کردن بانک روس

بانک روس یک مدرسه خرابه و یک گورستان متروک را در پشت بازار کفش‌دوزها خریده بود که ساختمانی در آن بسازد. علما به نام

تجارت، قرار شد جلسه‌ای با حضور بازرگانان و نوز در دربار تشکیل شود که به جایی نرسید و بر اثر تنیدی‌های زبانی نوز، جلسه به هم خورد. در نتیجه روز ۵ اردیبهشت ۱۲۸۴ (۱۹ صفر) تیمچه‌ها و کاروانسراها و بازار بزازان بسته شد و صاحبان آن‌ها به حضرت عبدالعظیم پناهنده شدند. البته این‌ها با طباطبایی و بهبهانی بی‌ارتباط نبودند و قرینه‌ها از تحریکات سعدالدوله وزیر تجارت در دست است.

ولی محمدعلی میرزا ولیعهد که در نبودن پدرش باید نایب‌السلطنه می‌شد، به تهران آمد و با وعده و وعید آن‌ها را راضی کرد که موقتاً دست از مخالفت بردارند.

شاه و همراهان ۱۳ اردیبهشت ۱۲۸۴ رفتند و بعد از حدود ۴ ماه اقامت در اروپا بازگشتند.

### موضوع عدالتخانه

ولی از این موقع یک سلسله حادثه‌های پی‌درپی شهری، که معمولاً در جریان جنبش‌های سیاسی پیش می‌آید، به وقوع پیوست و به رویارویی مردم با دولت و بست نشستن روحانیون، از جمله سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی، در حضرت عبدالعظیم و در نهایت به صدور دستخط شاه مبنی بر تأسیس عدالتخانه، انجامید.

اهم این حوادث عبارتند از آشوب کرمان و چوب و فلک چند آخوند به دست حاکم کرمان، ویران کردن ساختمان بانک روس، چوب زدن علاءالدوله به پای بازرگانان و واقعه مسجد شاه.

جا دارد درباره هر یک از این وقایع که با حوادث بعدی در ارتباط

هستند، توضیح مختصری بدهیم.

این که موقوفات از کار افتاده را می توان فروخت و از بهای آن موقوفات فایده رسانی خرید، از فروختن و قباله دادن زمین این مدرسه و گورستان امتناعی نمی کردند.

واسطه بانک برای خرید زمین ابتدا به سید طباطبایی مراجعه کرده و جواب رد شنیده بود ولی حاج شیخ فضل الله نوری زمین را به بهای هفتصد و پنجاه تومان فروخت. بانک بعضی خانه های اطراف را هم خرید و خراب کرده و مشغول ساختمان بود. سید طباطبایی به وزیر خارجه و وزیر داخله نامه اعتراضی نوشت ولی آنها رونوشت قباله های را که حاج شیخ فضل الله نوری صادر کرده بود، پیش او فرستادند و گفتند که کاری نمی شود کرد.

طباطبایی و بهبهانی که در انتظار فرصت بودند و ظاهراً در جلسه ای در شب ۲۵ رمضان برای ایجاد سروصدایی تازه اتفاق کرده بودند، از این موقعیت بهره جستند.

روز ۴ آذر (۲۷ رمضان) در مسجد نزدیک ساختمان، حاج سید محمد واعظ (که بعد از این نیز از او سخن خواهیم داشت)، منبر رفت و به عنوان این که دارند اموات ما را گور به گور می کنند مردم را برای آخرین وداع و خواندن فاتحه، به طرف ساختمان بانک به راه انداخت. دویست نفر کارگران ساختمان وقتی انبوه مردم را دیدند فرار کردند و جمعیت به دست عماله هایی که قبلاً برای تخریب مزد گرفته بودند، ساختمان نیمه تمام بانک را با خاک یکسان کردند.

بانک تقاضای ۲۰ هزار تومان خسارت کرد. شاه دستور داد خسارت بانک را بپردازند ولی به علما کاری نداشته باشند. در باقی مانده روزهای ماه رمضان آخوندها لحظه ای از حمله به عین الدوله و شرح ستمگری های شعاع الدوله در فارس و موضوع چوب زدن

ظفر السلطنه به پاهای حاجی میرزا محمدرضا در کرمان، غفلت نکردند.

### چوب زدن علاءالدوله به بازرگانان

در این ایام به علت پیش آمد جنگ روس و ژاپن و ناامنی راه های روسیه، قند که از روسیه وارد می شد، گران شد و از یک من ۵ قران به ۷ و حتی ۸ قران رسید. علاءالدوله حاکم تهران برای ارزان کردن قند و ضمناً ترساندن چشم بازرگانان، روز ۲۰ آذر ماه، هفده نفر از بازرگانان را به اداره حکومتی احضار کرد و با این که بعضی از آنان تاجر قند نبودند، به چوب و فلکشان بست.

بعد حاجی سید هاشم قندی را که از بازرگانان بسیار محترم قند و مردی سالخورده بود، آوردند. علاءالدوله از او خواست که قند را ارزان کند. حاجی سید هاشم گفت که ممکن نیست چون قند از روسیه کم می رسد. حاکم به او فشار آورد که تعهد کتبی بسپارد قند را به قیمت سابق بفروشد. حاجی سید هاشم گفت: که چنین تعهدی نمی توانم بنویسم ولی صد صندوق قند دارم حاضرم به شما پیشکش کنم و دست از تجارت قند بردارم.

در این میان سعدالدوله وزیر تجارت، به وسیله منشی خود به علاءالدوله پیغام فرستاد که حاجی سید هاشم آدم بسیار محترم و آبرومندی است و باید با او محترمانه رفتار شود.

علاءالدوله بر آشفت و چون در این ضمن یک تاجر دیگر قند هم که همین موقع وارد شده بود به او تعظیم نکرده بود، دستور داد پای هر دو را به فلک بستند و چوب زدند و چون پسر حاجی سید هاشم برای پدرش بی تابی می کرد دستور داد بعد از آن دو، پسر را هم به فلک بستند

و پانصد چوب زدند. سعدالدوله وقتی خبر را شنید نزد صدراعظم رفت و شکایت این ماجرا را برد ولی عینالدوله پاسخ داد که با نظر خود او بوده است.

#### واقعه مسجد شاه

روز بعد بازرگانان که بر اثر شنیدن خبر این واقعه بازارها را بسته و در مسجد شاه گرد آمده و به ظاهر از طرف امام جمعه مورد تشویق قرار گرفته بودند، برای آوردن علما به مسجد، آدم فرستادند. غیر از حاج شیخ فضل الله نوری که رو نشان نداد، مردم بقیه را آوردند و امام جمعه از همه به خوبی استقبال کرد.

پیدا بود که امام جمعه نیت سویی داشت و می خواست به نوعی از دو سید آبروریزی کند و این نیت خود را ظاهراً به عینالدوله هم خبر داده بود.

این نکته باید یادآوری شود که امام جمعه و حاج شیخ فضل الله نوری از پیش افتادن دو سید و جمع شدن مردم به دور آنها سخت دلتنگ بودند و از دشمنی و بدخواهی در حق آنان کوتاهی نمی کردند. حاج شیخ فضل الله نوری از توطئه امام جمعه خبر داشت. از این جهت رو نشان نداد و به مسجد نیامد ولی دیگران آمدند و شور کردند که عزل علاءالدوله را از شاه بخواهند. همین طور مجلسی برای رسیدگی به دادخواهی مردم تقاضا کنند.

عصر خواستند واعظی را به منبر بفرستند. سید جمال الدین اصفهانی را در نظر گرفتند. او زیر بار نمی رفت. عاقبت به اصرار امام جمعه پذیرفت. همین امر باعث سوءظن بعضی ها شد و وقایع بعدی نشان داد که سوءظن درباره امام جمعه به جا بوده است. امام جمعه با

دولتی ها قرار گذاشته بود که وقتی هوا تاریک شود چراغ های مسجد را روشن نکنند و فراشان برای اخراج مردم به زور، آماده حمله باشند.

هوا تاریک می شد. سید جمال الدین در میان وعظ نامی از شاه برد به این صورت که: «شاه اگر مسلمان باشد با علمای اعلام همکاری خواهد کرد...»

ناگهان امام جمعه برآشفته که: «ای سید بی دین، بابی، چرا به شاه اهانت می کنی؟» و به دنبال آن فریاد کشید: «بکشید این بابی را... بزنید... آی بیچه ها کجا بید؟»

نوکران و فراشان دولتی که منتظر این دستور بودند، با چوب و چماق و غداره به میان مردم ریختند و چون هوا هم تاریک شده و چراغ ها خاموش بود، آشوب غریبی شد. طلبه ها علما را به هر زحمتی بود بیرون بردند ولی مردم کتک بسیار خوردند و عده ای مجروح شدند. این ۲۱ آذر بود.

#### کوچ به حضرت عبدالعظیم یا مهاجرت صفری

علما در مجالسی که همان شب داشتند، تصمیم به کوچیدن گرفتند. روز ۲۲ آذر ۱۲۸۴ سید عبدالله بهبهانی، سید محمد طباطبایی، حاجی شیخ مرتضی، صدرالعلماء، سید جمال الدین افجه ای، میرزا مصطفی، شیخ محمدصادق کاشانی، سید محمدرضا قمی با خانواده های خود به طرف حضرت عبدالعظیم حرکت کردند.

از این طرف عینالدوله دستور داد که بازارها را باز کنند و هر کس باز نکرد دکانش را تاراج کنند. فراش ها به بازار رفتند و به زور دکان ها را باز کردند.

عینالدوله از طرف دیگر به تشویق امام جمعه و حاج شیخ فضل الله



پرداخت. تولیت مدارسی را که با کوچ کنندگان بود، به امام جمعه و دیگر آخوندهای دولت خواه واگذار کرد و همان روز دختر شاه را برای امام جمعه عقد کردند.

تعداد متحصنین حضرت عبدالعظیم از علماء و بازرگانان و طلبه‌ها به دو هزار نفر رسید. روزها واعظان منبر می‌رفتند و از مظالم عین‌الدوله سخن می‌گفتند. مخارج آن‌ها را حاجی محمدتقی بنکدار و برادرش حاجی حسن و سایر بازرگانان می‌پرداختند. هواخواهان امین‌السلطان صدراعظم سابق هم کمک‌هایی می‌کردند. بعضی درباریان هم گاه پول‌هایی می‌فرستادند. شیخ مهدی پسر حاج شیخ فضل‌الله نوری هم از پدرش روگردانیده و به این‌ها پیوسته بود.

عین‌الدوله نگران شده بود. ابتدا سعی کرد از طریق تطمیع، بین علمای متحصن جدایی بیندازد ولی موفق نشد. امیربهادر جنگ را با دوپست سوار و چند کالسکه فرستاد، به این عنوان که شاه پی آقایان علما فرستاده است. ولی علما رضایت ندادند. بعد از مدتی گفت‌وگو دو سید نرم شدند و رضایت دادند که به شهر برگردند. ولی پسران آن‌ها نگذاشتند. امیربهادر تصمیم گرفت کار خود را شبانه انجام دهد ولی چون خبر هیاهو و آشوب در حضرت عبدالعظیم، به شهر رسیده و مردم بازارها را بسته بودند، شاه تلفنی به امیربهادر دستور داد که برگردد. عین‌الدوله پیغام داد که آقایان از طرف خود نماینده‌ای بفرستند تا درخواست‌هایشان را به عرض شاه برساند ولی چون نمی‌خواست که مذاکره‌ای بدون حضور او انجام شود، این تدبیر هم با آن‌که اقدامی در جهت آن شد، به نتیجه نرسید. دو سید در هر حال می‌خواستند مطمئن باشند که خواست‌های آن‌ها به گوش شاه خواهد رسید.

### واسطه‌کاری سفیر عثمانی

در این میان به پیشنهاد و خواهش ملک‌المتکلمین، حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی، به علت سابقه دوستی اش با شمس‌الدین بیک سفیر کبیر عثمانی، چند بار با او ملاقات و او را راضی کرد که واسطه صلح بشود. سفیر عثمانی گفته بود اگر استدعای آقایان نوعیت داشته باشد من وساطت خواهم کرد ولی اگر مسائل شخصی باشد معذورم. حاج میرزا یحیی صحبت‌هایش با سفیر عثمانی را به وسیله برادر خود به اطلاع آقایان متحصنین رسانید و بعد از رفت و آمدهایی، آقایان تقاضاهای خود را روی کاغذ آوردند و نزد حاجی میرزا یحیی فرستادند.

صورت درخواست‌های آقایان به شرح زیر بود:

- ۱- عزل علاءالدوله از حکومت تهران.
- ۲- عزل نوز از ریاست گمرکات و غیره.
- ۳- امنیت دادن به متحصنین بعد از آمدن به شهر.
- ۴- برگرداندن تولیت مدرسه خان مروی به اولاد حاجی میرزا حسن آشتیانی.
- ۵- تنبیه عسکر گاریچی راه قم به واسطه شرارتی که کرده.
- ۶- تجلیل از حاجی محمدرضا که از طرف حاکم کرمان به او بی‌احترامی شده بود.
- ۷- برداشتن قیمت تمیر دولتی از مستمریات روحانیون.

حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی از حقارت پیشنهادات و کوتاه فکری آقایان علما متحیر ماند. در این باره در کتاب «خاطرات یحیی» عیناً می‌نویسد:

«دیدن مطالب آقایان نگارنده را به حیرت فرو می برد. یکی به واسطه بی فکری و کوتاه نظری ایشان و دیگر متحیر می مانم که من به سفیر کبیر گفته ام مطالب آقایان نوعی است و همه در راه اصلاح حال عامه و صلاح ملک و ملت است چگونه می شود این مطالب را به او گفت و از او مساعدت خواست که به شاه برساند. اما ناچار بودم نتیجه اقدام خود را به سفیر اطلاع بدهم.»

بعد توضیح می دهد که وقتی به دیدن سفیر عثمانی می رود خوشبختانه مهمانی بر او وارد می شود. سفیر اجازه می خواهد مهمان را پذیرفته و روانه کند و بعد با حاجی میرزا یحیی به صحبت بنشیند. او از این فرصت استفاده می کند و به جای بند ۷، سر خود روی کاغذ دیگری، تأسیس عدالتخانه را اضافه می کند.

در این جا حاشیه رفتنی را لازم می بینیم. فریدون آدمیت در «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران» این تقاضاهای ملایان را با خواسته های روشنفکران مقایسه می کند:

«مقایسه حرکت روحانی و حرکت روشنفکری در همین مرحله تشکیل نهضت شایان توجه است: روشنفکران که تغییر نظام سیاست را می خواستند، برای طرح پیشنهادی مجتهدان اعتباری نمی شناختند، به عدالتخانه دولتی هم اعتقادی نداشتند. مشروطه خواهان که در ۱۳۱۹ (۱۲۸۰ شمسی) نقشه قیام عمومی را کشیدند و خواستار «پارلمان ملی» بودند، اکنون هم در همان جهت قدم بر می داشتند. گذشته از مجمع های سیاسی که فعالیت دامنه داری داشتند - گروهی از همان طبقه ترقی خواه مرام و مقصد خود را در ۲۶ ذیحجه ۱۳۲۳ (۲ اسفند ۱۲۸۴) از این قرار مشخص کردند: مجاهدت در «تحصیل فرمان مشروطیت و

برقراری اصول حریت»، «مبارزه با مخالفین آزادی»، ترغیب شاه در «اعطای فرمان مشروطیت»، برانداختن حکومت عین الدوله، و «قلع و قمع» دارو دسته مخالفین آزادی. یکی از ناظران خارجی و جهة نظر روشنفکران را توجیه می کند. ضمن اشاره به حالت ناراضماندی عمومی و هشجاری نسبی طبقات مختلف، تأکید می نماید که: «در جمع ناراضیان کسانی هستند که نسبت به آنچه لازمه اجرای رفورم حکومت است، اندیشه روشنی دارند.» باز می آورد: «طبقه تحصیل کردگان در امکان تأسیس حکومتی می اندیشند که برای مردم منشأ خیر گردد... اما تا حدی که آگاهی دارم نقشه عمده ای در بر انداختن حکومت فعلی در میان نیست...» گفتنی است که در آغاز ۱۳۲۳ (۱۲۸۴ شمسی) در تهران، شیراز، اصفهان و یزد کمیته هایی تشکیل شد که افرادی را به ناحیه های مختلف گسیل دارند، و به مردم «تعلیم سیاسی» بدهند. به علاوه این نقشه در میان بود که با سفر شاه به فرنگستان در سرتاسر کشور آشوب برپا دارند.»

همچنین، حاجی میرزا یحیی دولت آبادی درباره انتظارات علمای متحصن از مردم تهران و در ضمن نقش پشت پرده عناصر آزادیخواه در جهت دادن به حرکت ملایان در آن ایام، نکته ای را یادآوری می کند که نقل می کنیم: «... انتظار می کشند خلق تهران به آنها همراهی کامل بنمایند اما مردم تهران از طرفی به واسطه سردی زمستان و از طرف دیگر به واسطه منع حکومت از اجتماع نمودن در آن مکان مقدس از یاری کردن آنها خودداری می کنند خصوصاً که چندان دل خوشی هم از آقایان مهاجر ندارند و فقط از قصه بیرون کردن آنها از مسجد دلتنگ شده به طرف مقابل آنها بد می گویند ولی چیزی که به جان آنها

اطاعت می‌کند ولی مقدماتی لازم است که ظرف دو سه روز انجام خواهد شد. در این روزها در حضرت عبدالعظیم شیخ محمد واعظ (که از او سخن داشته‌ایم و خواهیم داشت) منبر می‌رفت و از ستمگری حکمرانان و خودکامگی عین‌الدوله و بدبختی‌های مردم می‌گفت ولی هنوز نامی از مشروطه و آزادی بر زبان کسی از آن جماعت جاری نمی‌شد.

### دستخط عدالتخانه

در این میان باز به علت بدرفتاری علاءالدوله با یکی از بازرگانان که به تازیانه بسته شد مردم دوباره دکان‌ها را بستند و خبر آن در شهر پیچید. شاه به عین‌الدوله گفت آقایان را تا فردا به شهر بیاورید و گرنه من خودم می‌روم و آن‌ها را می‌آورم. عین‌الدوله به وسیله تلفن به حضرت عبدالعظیم خبر داد که درخواست‌های آقایان پذیرفته شده است. ولی مردم زیاد باور نداشتند. عاقبت عین‌الدوله براساس درخواست‌های آقایان علما، عریضه‌ای به شاه نوشت و درخواست‌های آنان را نقل کرد. شاه بالای نامه عین‌الدوله پذیرفته شدن درخواست‌ها را نوشت و سپس برای عدالتخانه دستخط جداگانه‌ای صادر کرد.

عین دستخط مظفرالدین شاه راجع به عدالتخانه چنین است:

جناب اشرف اتابک اعظم

چنان‌که مکرر این نیت خودمان را اظهار فرموده‌ایم ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی برای اجراء احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب‌تر است و این است بالصراحه مقرر می‌فرماییم برای اجراء این نیت مقدس قانون معدلت اسلامی که عبارت از تعیین حدود و احکام شریعت مطهره است باید در تمام

می‌رسد این است که بیداران تهران موقع را مقتضی دانسته و در زیر پرده نازکی با آن‌ها همراهی می‌کنند اوراق و کتابچه‌ها نوشته می‌رسانند و تأکید می‌کنند جز صحبت عدل و امنیت و قانون صحبتی ندارید که پشیمانی دارد و وجوه نقدی هم از طرف بعضی اشخاص به آن‌ها می‌رسد که ایشان را مجبور می‌کند به افکار صاحبان آن وجوه همراهی نمایند و رضای خاطر آن‌ها را منظور دارند به علاوه شب‌ها در شهر حوزه‌های متعدد از اشخاص منورالفکر منعقد می‌شود و از قول آقایان عریضه‌ها به شاه می‌نویسند و منتشر می‌سازند طوری که به دست آقایان هم رسیده بخوانند و تکلیف خود را در مذاکرات بدانند از جمله در یکی از آن عریضه‌ها به شاه می‌نویسند ما پاره سؤالات داریم که جواب‌های آن‌ها مقدر است از روزی که سلطنت قاجاریه رسیده تاکنون در این یکصد و چند سال چند نفر صدراعظم روی کار آمده است و هر یک که به مسند صدارت رسیده است روز اول چه مبلغ دارای داشته و از دولت چه مواجب گرفته مدت صدارتش چه قدر بوده در این مدت مخارج چه داشته و روزی که معزول شده دارای چه اندازه مکننت بوده است و اگر اضافه داشته این اضافه از کجا آمده بدیهی است این اقدامات پراهمیت متحصنین در انظار مردم می‌افزاید زیرا که توجه داشتن آن‌ها را به مصالح مملکت می‌فهماند...»

به هر حال سفیر عثمانی متن اصلاح شده مستدعیات آقایان را نزد مشیرالدوله وزیر خارجه فرستاد و او نزد شاه برد و در حضور صدراعظم برایش خواند. شاه که ظاهراً تا آن روز از خواسته‌های آن‌ها اطلاعی نداشته است گفت به سفیر عثمانی بنویسید که خواسته‌های آقایان پذیرفته شده و خود آن‌ها با عزت به تهران برگردانیده خواهند شد. و در این زمینه دستور به عین‌الدوله داد. عین‌الدوله جواب داد که



ممالک محروسه ایران عاجلاً دایر شود بر وجهی که میان هیچ یک از طبقات رعیت فرقی گذاشته نشود و در اجراء عدل و سیاست به طوری که در نظامنامه این قانون اشاره خواهیم کرد ملاحظه اشخاص و طرفداری های بی وجه قطعاً و جداً ممنوع باشد. البته به همین ترتیب کتابچه نوشته مطابق قوانین شرع مطاع فصول آن را ترتیب و به عرض برسانید تا در تمام ولایات دایر و ترتیبات مجلس آن هم بر وجه صحیح داده شود و البته این قبیل مستدعیات علما اعلام که باعث مزید دعاگویی ما است همه وقت مقبول خواهد بود همین دستخط ما را هم به عموم ولایت ابلاغ کنید.

«شهر ذی القعدة ۱۳۲۳»

روز ۲۲ دی ماه ۱۲۸۴ (۱۶ ذیقعدة) برای مراجعت متحصنین به شهر، انتخاب شد. عده ای از رجال با کالسکه های سلطنتی به استقبال آنها رفتند.

پیش از ظهر حاجی شیخ محمد واعظ در میان صحن بالای منبر رفت و دستخط شاه را خواند و مردم فریاد «زننده باد شاه» و «زننده باد ملت ایران» کشیدند. ناظم الاسلام کرمانی نویسنده «تاریخ بیداری ایرانیان» می نویسد که اولین بار بود که صدای «زننده باد ملت ایران» شنیده شد. از مراسم بازگشت و دید و بازدیدها و دیدار سیدین با شاه می گذریم. تنها قابل یادآوری است که از مذاکرات دو مجتهد با شاه برمی آید که واقعاً بسیاری از وقایع را اطرافیان از چشم شاه پنهان می داشتند.

شب شهر را چراغانی کردند و مردم دسته دسته به دیدار دو سید و دیگران می رفتند.

### در انتظار اجرای دستخط

بهمن ماه ۱۲۸۴ به خوبی می گذشت و مردم در انتظار افتتاح عدالتخانه موعود دل خوش داشتند. ولی مسأله این بود که عین الدوله که به اجبار دستخط شاه را به دست مردم داده بود نیت وفای به عهد نداشت. از درخواست های علما تنها عزل علاءالدوله را از حکومت تهران عملی کرد و دیگر وعده ها را نه انجام داد و نه قصد انجام داشت.

### انزوای شاه

در این جا برای درک اهمیت نیروهای موجود در صحنه و درجه اثر و نفوذ آنها در جریان وقایع، باید اشاره ای به وضع مزاجی مظفرالدین شاه که از اثرات مهم آن دست اندازی خودسرانه عین الدوله بر تمام امور مملکت و ترک تازی اطرافیان شاه بود، بکنیم.

تقریباً همه وقایع نگاران و کسانی که از نزدیک این پادشاه قاجار را شناخته و تأثرات خود را به وسیله ای منعکس ساخته اند، اتفاق نظر دارند که او پادشاهی به غایت نیک نفس ولی ساده و ضعیف الاراده و به علت بیماری طولانی، در آن ایام، در حصار انزوای تقریباً کاملی محصور بوده است.

شاه به سختی بیمار بوده است. دکتر اسکات طبیب سفارت انگلیس در تاریخ ۱۹ مه ۱۹۰۶ (۲۹ اردیبهشت ۱۲۸۵) به کاردار سفارت انگلیس درباره وضع مزاجی شاه گزارش می دهد:

«اعلیحضرت خیلی عصبی و هیستریک و حمله ای و تلقین پذیر می باشد... وقتی کسی را مثل صدراعظم می بیند دستپاچه می شود و به سنگینی و لکنت زبان دچار می گردد.»

و خود کاردار سفارت (ایولین گرانت داف) که او را دو ماه و نیم بعد

در مراسم سالروز ولادتش دیده است، به وزیر امور خارجه انگلیس این طور گزارش می دهد:

«جشن سالروز تولد اعلیحضرت همایون شاه، طبق معمول روز پنجم اوت در صاحبقرانیه کاخ بیلاقی شاه برگزار شد. این مراسم چند دقیقه ای بیش به طول نینجامید و همه اعضای کور دیپلماتیک از مشاهده حال و وضع ظاهری شاه یکه خوردند. اعلیحضرت ایستاده به میزی تکیه کرده بود و یکی از حاجبین دربار مرتباً او را باد می زد. شاه مثل همیشه شخصاً با یکایک نمایندگان صحبت نکرد. بلکه یکی از اعضای دربار با عجله از جلو حضار گذشته و چند کلمه ای به عنوان احوال پرسی از رؤسای هیأت های نمایندگی سیاسی زمزمه کرد. چنین پیدا بود که اعلیحضرت قادر به سخن گفتن نبود. صورت یک سو کج شده و به دشواری نفس می کشید و یکی از نمایندگان خارجی بعداً گفت و درست هم گفت که «به حال احتضار است» به طوری که شنیده ام اعلیحضرت علاوه بر بیماری های دیگر به مریض استسقا نیز مبتلا هستند و به طور کلی این بیماری تمام بدن را تا نزدیکی آرنج ها فرا گرفته است. خبرهای بعدی حاکی است که این بیماری فرونشسته و اکنون تنها در یک پای ایشان وجود دارد...»

از طرف دیگر، شهادت یک شاهد عینی را در دست داریم.

حاجی مخبر السلطنه هدایت در کتاب «خاطرات و خطرات» می نویسد:

«دو روز قبل از فوت، بنا شد شاه را پاشویه کنند، طاس و طشت حاضر شد، حال شاه تنفر آور است، پاها جوش کرده و از همه بدن ادرار خارج می شود. از چند نفر که حاضر بودند و اولی به تصرف کسی رغبت نکرد. من خجالت کشیدم، دست بالا کردم و پای شاه را شستم...»

از طرفی قرائنی حکایت از این دارد که کم و بیش با مشروطه گرایشی پیدا کرده بود.

گرائت داف، کاردار سفارت انگلیس، در گزارشی که ۲۳ مه ۱۹۰۶ درباره مجلس مشاوره باغ شاه - که ذکر آن خواهد رفت - به سر ادوارد گری، وزیر خارجه انگلیس داده است، می نویسد: که به محض پایان این جلسه وزیر دربار به حضور شاه می رود و با هیجان می گوید که برخی از نزدیکان اعلیحضرت می کوشند که قدرت سلطنت را محدود کنند. شاه در جواب اظهار می کند: «همگی پادشاهان مغرب زمین به یاری مجالس ملی خود حکومت می کنند، و قدرت و استقلال دولت های ایشان بیشتر از قدرت و استقلال دولت ماست.»

و همان حاجی مخبر السلطنه، همان جا، چند سطر بعد از مطلب مذکور در فوق، می نویسد:

«من از روی علم شهادت می دهم که استقرار مجلس از اول تا آخر آرزوی مظفرالدین شاه بود، تهور اجرا نداشت تا صورتاً مجبور شد، البته بر کماهی امر وقوف نداشت.»

به هر حال، در اواخر بهمن ماه اتفاق غیر منتظره ای روی داد. به دستور صدراعظم، ناگهان و بی مقدمه سعدالدوله وزیر تجارت را (بعدها از او سخن خواهیم داشت) که به علت جانبداری از بازرگانان قند مورد توجه مردم بود و دکتر محمدخان - طبیب صدراعظم سابق - را گرفتند و به خواری از شهر تبعید کردند. در منابع ایرانی درباره علت تبعید سعدالدوله چیزی دیده نمی شود. ولی در گزارش سفارت انگلیس به وزارت خارجه انگلیس اظهار اطلاع شده که مسیو نوز با کمک سفارت روسیه موجبات این تبعید را فراهم آورد.

در ماه اسفند نیز سید جمال الدین واعظ را به قم تبعید کردند که در

ماه محرم در پایتخت نباشد.

در دهه محرم، عین‌الدوله مجالس روضه‌خوانی برپا کرد و کوشید که میان دو سید جدایی بیندازد ولی موفق نشد. در این میان مردم شبنامه‌های انتقادی منتشر می‌کردند. اما نکته جالب توجه این‌که بسیاری از این شبنامه‌ها در انتقاد نسبت به تساهل و تکاهل علما بود. آدمیت در این باره می‌نویسد:

«نکته بامعنی و مهم‌تر این‌که در این مرحله حساس تاریخی، افکار عام را در جهت حرکت جمعی روشنفکران ساختند، و دستگاه روحانی تحت فشار همین افکار عمومی به اقدام برآمد. حقیقتی که بدان توجه نشده است. توضیح آن‌که: اجرای دستخط شاه در ایجاد عدالتخانه همچنان مجمل ماند، و حوزه اسلامی و علما ساکت ماندند. اینک اوراق گوناگون در شهر منتشر گشت در انتقاد بلکه در بدگویی از ریاست روحانی. خطاب به علما گفتند: عدالت‌خواهی شما چه شد؟ عدالتخانه شما کجا رفت؟ پس ما را فریب دادید که اسباب ریاست برای خود فراهم کنید، حالا که به ریاست رسیدید ما را فراموش کردید، عقیده عام سید طباطبایی را به مسلک آزادی می‌شناخت اما سایر اعضای حوزه اسلامی کم‌تر مقصد آزادی‌خواهی داشتند... ولی آن مردمی که یا خود به حال انتظار بوده‌اند و یا اصلاح‌خواهان آنان را تکان می‌دادند، دست‌بردار نبودند.»

## اولین پیروزی

اسفند ماه به پایان رسید و سال ۱۲۸۵ که از سال‌های تاریخی ایران شد، فرارسید.

در اواخر فروردین به وساطت احتشام‌السلطنه — که شاهزاده‌ای نیکنام و آزادیخواه شمرده می‌شد و تازه از سفارت آلمان برگشته بود — ملاقاتی بین سید طباطبایی و عین‌الدوله دست داد. عین‌الدوله به قرآن قسم خورد که به زودی ترتیب افتتاح عدالتخانه را بدهد.

طباطبایی به این سوگند دلگرم شد ولی در همان روزها داستان جلسه باغشاه پیش آمد و معلوم شد که همه این قول و قرارها و قسم‌ها دروغ بوده است.

### جلسه مشورتی باغشاه

در این ایام در شبنامه‌های بسیاری که مرتباً منتشر می‌شد و اعلاناتی که به دیوارها الصاق می‌گردید بر تقاضای تأسیس عدالتخانه پافشاری می‌شد. عین‌الدوله در جست‌وجوی راهی بود که از اجرای دستخط شاه و تشکیل عدالتخانه سر باز بزند ولی نمی‌خواست همه گناه را به گردن

بگیرد. به این جهت روز ۱۰ اردیبهشت ۱۲۸۵ جلسه‌ای مرکب از رجال درباری و وزیران در باغشاه تشکیل داد و به نظر می‌رسد که به وزیران در جهت پیشبرد فکر خود سفارش‌های لازم را کرده بود.

این جلسه اهمیت خاصی دارد زیرا مذاکرات آن انتشار وسیعی از طریق شبنامه‌ها یافت و مردم آقایان علما را برای اقدام جدی‌تر تحت فشار گذاشتند. به این مناسبت خلاصه‌ای از مذاکرات را به نقل از «تاریخ بیداری ایرانیان»، می‌آوریم:

«عین‌الدوله جلسه را این‌طور آغاز کرد:

— همه می‌دانید که اعلیحضرت پادشاه دستخط تأسیس عدالتخانه را صادر فرموده، اگرچه گفته‌ام نظامنامه عدلیه را بنویسند و الان مشغول اتمام و تصحیح آن می‌باشند، لکن من تا به امروز به مسامحه و ممالطه گذرانیده‌ام و اجرای دستخط شاه و انعقاد عدالتخانه را که ملاها می‌خواهند به عهده تعویق انداخته‌ام. لکن آقایان از این کار دست برنمی‌دارند و هر روز مکاتیب و پیغامات آن‌ها می‌رسد، مردم هم از نوشتن اعلانات و شبنامه‌ها منصرف نمی‌شوند، آیا صلاح می‌دانید دستخط اعلیحضرت را به موقع اجرا گذارده و بر طبق آن رفتار و یا صریح جواب گفته آن‌ها را مایوس کنیم و در مقابل ایستاده ممانعت کنیم اگرچه به استعمال قوای دولتی باشد؟

اهل مجلس خاموش شده جوابی ندادند. مجدداً عنوان و مذاکره نمود و جواب خواست.

احتشام‌السلطنه که از رجال متدین و متمول بود هیچ وقت ملاحظه از کسی نداشت و غرض نوعی را مقدم بر غرض شخصی می‌داشت، مدتی هم در خارجه به عنوان سفیری و وزیر مختاری به سر برده در جواب گفت:

— صلاح دولت بر اجراء دستخط است. چه اگر دستخط اعلیحضرت را اجرا ندارید دیگر ملت اعتماد به قول و دستخط شاه نمی‌کند و نیز شرف دولت می‌رود، چه ملت آن‌هم رؤسای آن‌ها و روحانیون تقاضای عدالتخانه می‌کنند. تأسیس عدالتخانه و تشکیل آن به طور صحیح ضروری بر دولت وارد نخواهد آورد. اگر دولت بر طبق میل ملت رفتار نکند هم مخالف قول خود را نموده و هم در نزد خالق و مخلوق مسئول است.

وزیر دربار (امیر بهادر) گفت:

— خیر چنین نیست، صلاح دولت بر عدم اجراء دستخط است، البته باید این دستخط اجراء نشود. چه اگر عدالتخانه برپا شود آن وقت پسر پادشاه با بقال مساوی خواهد بود و نیز دیگر هیچ حاکمی نمی‌تواند دخلی بکند و راه دخل امناء دولت مسدود خواهد شد.

احتشام‌السلطنه گفت:

— جناب وزیر دربار، دیگر بس است. دخل تاکی، ظلم تاچه وقت، مردم را دلیل و رعیت را به چه اندازه فقیر می‌خواهید؟ دخل و جمع مال حدی دارد، خوب است قدری به حال رعیت رحم کنید، ملت را با دولت طرف نکنید، رعیت را از شاه دلخور نخواهید، علما و روحانیین را دشمن شاه قرار ندهید.

حاجب‌الدوله گفت:

— اگر عدالتخانه برپا شود سلطنت منقرض خواهد شد.

ناصرالملک وزیر مالیه گفت:

— بلی چنین است، امروز صلاح نیست، هنوز در ایران وقت تأسیس مجلس نیست، عدالتخانه منافی با این سلطنت است.

وزیر دربار گفت:



— جناب احتشام السلطنه شما که از قاجاریه می‌باشید نباید راضی شوید به رفتن سلطنت از این خانواده.

احتشام السلطنه گفت:

— واللہ قوت دولت و ترقی سلطنت با اتفاق و همراهی ملت است، امروز کوکب اقبال دولت طلوع نمود، که ملت در مقام اصلاح نواقص برآمده است قدر بدانید، با ملت متفق شوید، دست به هم داده نواقص را تکمیل کنید، دولت را صاحب اعتبار و مایه کنید، قانونی در ایران دایر کنید که احدی تخلف از آن نتواند. دیگر دخل بس است. ظلم کفایت است، شاه را بدنام نکنید، دولت را مفتضح نسازید.

امیر بهادر روی به اتابک نمود و گفت:

— احتشام السلطنه خیال دارد شاه را ضعیف کند.

احتشام السلطنه گفت:

— من میل دارم پادشاه و ولی نعمت خود را مانند امپراتور آلمان و انگلیس مقتدر و صاحب اعتبار بینم، لکن شما می‌خواهید پادشاه را مثل خدیو مصر و امیر افغانستان نمایید.

امیر بهادر گفت:

— من تا جان دارم نمی‌گذارم عدالتخانه برپا شود، خوب است شما که احتشام السلطنه می‌باشید بروید به مملکت آلمان و خدمت برای امپراتور آلمان کنید. آقای من، پادشاه من این‌گونه خدمات را لازم ندارد.

عین الدوله دید مقصودش به عمل آمد و بیش از این صلاح نیست چشم و گوش مردم باز شود، گفت:

— من باید این مذاکرات را خدمت اعلیحضرت عرض کنم و از خود

شاه تکلیف بخواهم.

### ناامیدی از اصلاحات

چند روز بعد احتشام السلطنه را به بهانه و عنوان سرکشی به کارهای مرزی روانه کردستان کردند. ولی اظهارات او که به خارج درز کرده بود، بلافاصله به وسیله شبنامه‌ها به اطلاع مردم رسید و از جانب مردم نامه‌های ژلاتینی، مبنی بر سرزنش کوتاهی و مسامحه، خطاب به آقایان علما منتشر شد و دو سید، سخت تحت فشار قرار گرفتند. در نتیجه سید طباطبایی نامه‌ای به عین الدوله نوشت که با این جمله شروع می‌شد: «کو آن همه راز و عهد و پیمان». آنگاه، پس از اشاره به خرابی‌های مملکت نوشته بود:

«... می‌دانید اصلاح تمام این‌ها منحصر است به تأسیس مجلس و

اتحاد دولت و ملت و رجال دولت با علما...»

کسروی، بر این اساس که در نامه طباطبایی به جای «عدالتخانه» یاد از «مجلس» و «اتحاد دولت و ملت» شده است، نتیجه می‌گیرد که این دو سید یک گام دیگری پیش نهاده و کم کم پرده از روی خواست آخرین خود که مجلس شورا و مشروطه بود، برمی‌داشتند.

ولی باید توجه داشت که سید طباطبایی در این نامه به «قسم قرآن» عین الدوله استناد می‌کند:

«... عهد چه شد؟ قرآن چه شد؟ عهد ما برای این کار، یعنی تأسیس

مجلس بود والا ما به الاشتراک نداشتیم... اقدام در این کار فرمودید ما

هم حاضریم و همراهیم، اقدام نفرمودید، یکنه اقدام خواهیم کرد...»

و عهد و قسم قرآن عین الدوله به ملاقات ماه فروردین او با سید

طباطبایی مربوط است که به اهتمام و وساطت احتشام السلطنه صورت

گرفته بود و صدراعظم به قرآن قسم خورده بود که عدالتخانه را افتتاح

کند. در نتیجه این تأیید کسروی که بر پایه استنباط شخصی است باید با

قید احتیاط تلقی شود.

به هر حال، به طوری که ناظم الاسلام در «تاریخ بیداری ایرانیان» می نویسد، عین الدوله کلمه «یکتنه» را در نامه طباطبایی، اشتباهاً «یکشنبه» خواند و به تصور این که روز یکشنبه شورشی در پیش باشد چند فوج سرباز را از لشکرگاه به داخل شهر آورده و به شاه گفت: ملایان می خواهند روز یکشنبه شورش کنند.

از طرف دیگر در میان مردم هیاهو افتاد که روز یکشنبه «جهاد» خواهد شد. عین الدوله پیغام هایی از بیم و امید به دو سید فرستاد که آن ها را آرام کند. روز یکشنبه آمد و رفت و اتفاقی نیفتاد ولی مردم متوجه شدند که دولت از نیروی آن ها وحشت دارد.

در این اوان خبر شورشی که در فروردین ماه در مشهد اتفاق افتاده و به تیراندازی فراشان دولتی و کشته شدن چند نفر منجر شده بود، (در اردیبهشت ماه) به تهران رسید و علما به عنوان این که به حرم مطهر بی حرمتی شده است، از موضوع برای شوراندن مردم استفاده کردند و سید طباطبایی بالای منبر گریه کرد.

سید طباطبایی پس از ناامید شدن از عین الدوله - بر اثر شبنامه ها و خطابه های متعددی که از طرف مردم، در خانه های علما انداخته می شد - نامه ای به شخص شاه نوشت و از آن جا که عین الدوله قدغن کرده بود که کسی جز خود او عریضه به شاه ندهد، آن را در شش نسخه فرستاد که یکی از آن ها از سد صدر اعظم بگذرد و به دست شاه برسد.

در این نامه پس از شرحی در اثبات خیرخواهی و شاه دوستی خود، به توصیف بدبختی ها و گرفتاری های مردم پرداخته و در پایان افزوده بود:

«در زاویه حضرت عبدالعظیم سی روز با کمال سختی گذرانیدیم تا

دستخط همایونی در تأسیس مجلس مقصود صادر شد شکرها به جا آوردیم و به شکرانه مرحمت چراغانی کرده جشن بزرگی گرفته شد به انتظار انجام مضمون دستخط مبارک روز می گذرانیم اثری ظاهر نشد همه را به طفره گذرانیده بلکه صریحاً می گویند این کار نخواهد شد و تأسیس مجلس منافی سلطنت است نمی دانند سلطنت صحیح بی زوال با بودن مجلس است بی مجلس سلطنت بی معنی و در معرض زوال است. اعلیحضرت تاسی کرور نفوس را که اولاد پادشاه اند اسیر استبداد یک نفر نفر مایید برای خاطر یک نفر مستبد چشم از سی کرور فرزندان خود نپوشید مطلب زیاد است فعلاً بیش از این مصدع نمی شوم مستدعیم این عریضه را به دقت ملاحظه بفرمایید و پیش از انقطاع راه چاره ای بفرمایید تا مملکت از دست نرفته و یک مشت رعیت بیچاره که به منزله فرزندان اعلیحضرتند اسیر و ذلیل خارجه نشوند.»

پاسخ این نامه رسید. مضمون این بود که به صدر اعظم می سپاریم که خواست های شما را انجام دهد. شما هم اشرار را به نصیحت ساکت و فتنه را خاموش کنید و راضی نشوید که قهر و غضب ما عموم را شامل شود.

علما دانستند که جواب از خود عین الدوله است و نامه آن ها به شاه نرسیده است. در هر حال نتیجه این نامه نگاری سید طباطبایی این شد که مخاصمه بین علما و عین الدوله بازتر شد و صدر اعظم تصمیم به ایستادگی بیشتر گرفت.

از طرف دیگر عین الدوله در این موقع که بیماری شدید، شاه را به کلی از جریان امور دور کرده بود و هر روز احتمال مرگش می رفت، به فکر افتاده بود که دست محمدعلی میرزا ولیعهد را از تاج و تخت کوتاه کند و یکی از برادران او را به تخت بنشانند تا خود همیشه

صدراعظم بماند.

نتیجه مثبتی که از این ماجرا گرفته شد این بود که ولیعهد با عین‌الدوله سخت دشمن شد و به طرف مجاهدین و علما متمایل گردید.

در این ایام - خرداد ماه ۱۲۸۵ - دو سید قرار گذاشتند که شب‌ها هر کدام در یک مسجد منبر بروند. منبر رفتن طباطبایی و بهبهانی این شایعه را در میان مردم به وجود آورد که دو سید به زودی اعلان جهاد خواهند داد.

#### قدرت‌نمایی صدراعظم

این شایعه آن قدر قوت گرفت که عین‌الدوله به وحشت افتاد و به فوج‌های قشون در خارج شهر آماده‌باش داد که اگر حرکتی دیده شد مقابله کنند. از طرفی برای جلوگیری از این مجالس و عظ شبانه دستور منع عبور و مرور صادر کرد که از سه ساعت از شب رفته، بعد از شیپور خاموشی، هر کسی در معابر باشد بازداشت و زندانی شود. ضمناً برای این که چشم تندروان را بترساند در تاریخ ۲۵ خرداد دستور داد حاجی میرزا حسن رشیدی بنیان‌گذار مدرسه و دو نفر دیگر از کسانی را که از او انتقاد می‌کردند دستگیر و به کلات نادری تبعید کردند.

قدرت‌نمایی دیگر صدراعظم ضرب و جرح مهدی گاوکش بود. مهدی گاوکش سردسته مشدی‌ها و جوانان محله سرپولک و از هواخواهان سید بهبهانی بود. چون در قهوه‌خانه می‌نشست و علناً از عین‌الدوله بدگویی می‌کرد، به دستور صدراعظم فراشان شبانه به خانه او ریختند. او و خانواده‌اش را به سختی مضروب و مجروح کردند و روز بعد که خود او را نزد عین‌الدوله بردند تازیانه بسیار زدند.

از این واقعه جمعی ترسیدند و جمعی خشمگین و در مبارزه استوارتر شدند.

در این میان چون ماه جمادی‌الاول رسیده بود مردم طبق معمول، روزهای سیزده و چهارده و پانزده را به روضه‌خوانی و عزاداری رحلت حضرت فاطمه پرداختند. روز چهاردهم سید طباطبایی منبر رفت. از شاه تعریف و تمجید کرد ولی گفت که او بیمار است و سخنان مردم را به او نمی‌رسانند. سپس گفت:

«می‌گویند ما شاه را نمی‌خواهیم، ما مشروطه طلب و جمهوری خواهیم و با این‌ها می‌خواهند شاه را از ما برنجانند. ولی ما تنها عدالتخانه می‌خواهیم، مجلسی که جمعی در آن باشند و به درد مردم و رعیت برسند.»

سپس به بیدادگری دولتیان پرداخت و از سرگذشت دلسوز مهدی گاوکش گفت و صدراعظم را بانی و باعث ظلم معرفی کرد و در پایان افزود:

«اگر یک سال یا ده سال طول بکشد ما عدل و عدالتخانه می‌خواهیم ما اجرای قانون اسلام را می‌خواهیم، ما مجلس می‌خواهیم که در آن مجلس شاه و گدا در حدود قانون مساوی باشند.»

وقتی خبر این حمله تند طباطبایی به استبداد، به گوش صدراعظم رسید به فکر چاره دیگری افتاد. ناصرالملک را که درس خوانده انگلستان بود و به عنوان مردی دانشمند شناخته می‌شد واداشت که نامه‌ای به طباطبایی بنویسد.

نامه طولانی ناصرالملک به طباطبایی را می‌توان در این چند کلمه خلاصه کرد:

مشروطه برای ایران هنوز زود است. باید مردم را باسواد کرد و برای

مشروطه آماده ساخت.

نیمه تیرماه ۱۲۸۵ رسیده بود. محیط آماده شورش بود. مردم و دولت روبه روی یکدیگر جبهه گرفته بودند.

### مرحله نهایی واقعه مسجد جمعه

در این روزها حاجی شیخ محمد واعظ - که نقش او را در خراب کردن ساختمان بانک روس دیدیم - زبان خود را نگه نمی داشت و در منبرها علناً به نکوهش اعمال عین الدوله می پرداخت. عین الدوله دستور داد او را بگیرند.

روز ۱۹ تیر ماه (۱۸ جمادی الاول) وقتی حاجی شیخ محمد سوار خراب، در کوی سرپولک می رفت، احمدخان یاور با یک دسته از سربازان رسید و سربازان اطراف را گرفتند و او را به طرف خانه عین الدوله حرکت دادند. وقتی نزدیک مسجد و مدرسه حاجی ابوالحسن معمار رسیدند، طلبه های مدرسه با همدستی مردم بازارچه، جلو آنها را گرفتند.

احمدخان یاور برای پرهیز از برخورد با مردم، حاجی شیخ محمد را از خر پیاده کرد و به قراولخانه ای که در آن نزدیکی بود، برد. مردم اطراف قراولخانه جمع شدند. خبر به سید بهبهانی رسید، پسر خود را برای نجات شیخ فرستاد. با رسیدن پسر بهبهانی مردم قوت قلب گرفتند. آخوند ادیب الذاکرین کرمانی مردم را شورانید به قراولخانه ریختند و با زور حاجی شیخ محمد را به دوش گرفته و روانه شدند. احمدخان یاور فرمان شلیک داد، سربازان شلیک هوایی کردند. تنها یک تیر به ران ادیب الذاکرین خورد ولی او بلند شد و فرار کرد. در این میان طلبه ای به نام سید عبدالحمید که از درس برمی گشت جلوی

احمدخان ایستاد و به او پرخاش کرد که تو مگر مسلمان نیستی، چرا فرمان شلیک دادی؟ احمدخان سخت عصبانی شد به سربازی دستور شلیک داد، سرباز دست به دست کرد. احمدخان تفنگ او را گرفت و خود به طرف سید عبدالحمید شلیک کرد. گلوله به سینه او خورد و از پشت بیرون رفت. مردم او را برداشتند و همه به مدرسه رفتند، سید در آن جا جان داد.

حاجی شیخ محمد واعظ خون او را به سر و رو مالید و شیون بلند کرد. مرد و زن به شیون پرداختند. مأمورین خواستند جنازه سید را ببرند ولی مردم از دست آنها در آوردند و به طرف مسجد جمعه بردند. خبر در شهر پیچید. بازار و تیمچه ها بسته شد و انبوه جمعیت به طرف مسجد جمعه به راه افتاد. دو سید، هر کدام با دسته بزرگی به آن جا آمدند. شورش عظیمی پایتخت را فرا گرفته بود. مردم دنبال علما می رفتند و آنها را به مسجد می آوردند. حتی حاجی شیخ فضل الله نوری با دسته ای به مسجد آمد. همه علمای بزرگ و بازرگانان در مسجد جمع شده بودند. علما مذاکره کردند که در مسجد بمانند تا عدالتخانه برپا شود.

جنازه سید را شستند و در میان مسجد گذاشتند و مردم به سینه زنی و نوحه خوانی پرداختند:

از نو حسین کشته ز جور یزید شد

عبدالحمید کشته عبدالمجید شد

(عبدالمجید نام عین الدوله بود.)

عصر آن روز یک دسته سرباز از لشکرگاه به شهر آورده شد. تمام شب تا صبح، از طرف دولت جاپ کشیدند که هر کس فردا دکان و حجره اش را باز نکند اموالش غارت و خود او مجازات خواهد شد.



بستند و یک دسته تفنگچی بالای شمس‌العماره که مشرف بر مسجد بود گماشتند و آب روانی را که از مسجد می‌گذشت برگرداندند. پیدا بود که عین‌الدوله در سرکوبی قصد تعطل نداشت. دو سید از هجوم سربازان به داخل مسجد و اخراج مردم به زور و یا دلسردی دیر یا زود مردم بدون آب و آذوقه، نگران بودند. در صدد چاره‌جویی برآمدند. چون در این میان نامه‌ای از خود شاه با دست پسرش عضدالسلطان، رسید دو سید همان را عنوان کردند و از مردم خواستند که پراکنده شوند. پس از اصرار زیاد، عاقبت مردم رضایت دادند و نزدیک غروب به خانه‌های خود رفتند.

در مسجد فقط علما و بستگان آن‌ها و تعدادی طلبه و افراد چندی باقی ماندند.

روز بعد که شنبه ۲۲ تیرماه بود بازارها باز شد و مردم سرکار خود رفتند اما سرباز و قزاق و توپچی همچنان برجها بودند. به دستور عین‌الدوله دیگر کسی را نمی‌گذاشتند به مسجد داخل شود و از بردن نان و آب و غذا به مسجد جلوگیری می‌کردند.

روز ۲۳ تیر که وضع بر متحصنین مسجد سخت شده بود، دو سید، در مقابل پیغام عین‌الدوله، جواب دادند که یکی از این سه راه را انتخاب کند: «یا عدالتخانه برپا کنید، یا ما را بکشید و به دیگران کاری نداشته باشید، یا به ما راه بدهید از شهر بیرون برویم.» پس از آمد و رفت میانجی‌ها، عاقبت دولت شق سوم را پذیرفت.

### تحصن در قم و در سفارت انگلیس

شب همان روز سیدین بهبهانی و طباطبایی، و صدرالعلما و بعضی دیگر از شهر بیرون آمدند و به عنوان سفر به عتبات به راه افتادند. ملایان

روز بعد مردم تمام شهر را در اشغال نظامی یافتند زیرا عین‌الدوله از قیام مسلحانه می‌ترسید. خود او با یک دسته سواره از نیاوران به شهر آمد. تصمیم به مقابله سخت با شورش داشت. به علما پیغام فرستاد که شما به خانه‌ها تان بروید تا ما خواست‌های شما را عملی کنیم. ولی آن‌ها پاسخ دادند که مقصود ما مجلس عدل است که دیگر کسی به کسی ظلم و تعدی نکند، چون عین‌الدوله مانع عدالتخانه است و دستخط شاه را اجرا نمی‌کند پس خائن به دولت و ملت است و باید از وزارت معزول شود. روز پنجشنبه بیستم تیرماه، علی‌رغم تهدید به غارت، جز نانوایان کسی دکان باز نکرده بود. مردم در اطراف مسجد جمع شده بودند. عصر مردم داخل مسجد جنازه سید عبدالحمید را بردوش گرفتند و با نوحه «محمد یا محمد، برس فریاد امت یا محمد»، در بازار دور زدند و دوباره به مسجد برگرداندند. یکی از سردهسته‌های نوحه‌خوانان میرزا مهدی پسر شیخ فضل‌الله نوری بود.

جمعه انبوه جمعیت در مسجد و اطراف آن افزایش یافت. حتی در پشت بام‌ها دیگر جای خالی نمانده بود. از آن طرف دولت هم به عده سربازان و توپچی‌ها افزوده بود.

باز جمعیت داخل مسجد از پیراهن و عمامه خونی سید عبدالحمید دو بیرق ساخته علی‌رغم منع سید بهبهانی عازم حرکت از مسجد شدند. دسته اول در بازار، به چهارسو نرسیده با تیراندازی سربازان مواجه شد. چند نفر تیرخورده و به زمین افتادند دیگران آشفته و درهم به مسجد عقب نشستند. از کشته‌شدگان دو نفر را توانستند به مسجد بیاورند. بقیه کشته‌شدگان و مجروحین را سربازان بردند. تعداد کشته‌شدگان را دولتیان ۱۲ نفر و دیگران بیش از ۱۰۰ نفر نوشته‌اند. دولتیان یک میر پنج را با ۵۰ توپچی فرستادند در پشت بام بازار سنگر

و طلبه‌های دیگری هم در راه به آن‌ها پیوستند. حاجی شیخ فضل‌الله نوری که دیر کرده بود در کهریزک به قافله پیوست. روی هم رفته حدود هزار نفر بودند. روز ۳۰ تیرماه به قم رسیدند و همان‌جا ماندند.

در تهران سربازان و قزاق‌ها و توپچی‌ها کماکان در شهر بودند و آرامش ظاهری برقرار بود. به نظر می‌رسید که شورش ریشه کن شده است ولی آتش زیر خاکستر همچنان می‌سوخت. دیگر روها باز شده بود و نام مشروطه بر زبان‌ها می‌رفت.

از طرفی آن گروه از بازرگانان و اصناف که از آغاز با دو سید همراهی و همگامی کرده و شناخته شده بودند - مثل حاجی محمد تقی بنکدار و حاجی حسن برادر او و بعضی دیگر - چون در تهران مانده و به قم نرفته بودند از عین‌الدوله و خشم او سخت نگران جان و مال خود شدند. این‌ها از ترس، به فکر بست‌نشستن در سفارت انگلیس افتادند. دو روز بعد از رفتن علما به قم، افرادی به قلعه رفتند و از کارکنان سفارت پرسیدند که اگر ما به سفارتخانه پناه ببریم راه خواهید داد یا نه. سفارتیان جواب دادند که راه داده نخواهد شد ولی زیاد سخت نگرفتند. این بود که عصر روز ۲۷ تیرماه (۱۶ جمادی‌الاول) ابتدا چهل نفر از بازرگانان و طلبه‌ها به باغ شهری سفارت رفتند و بست نشستند. از روز بعد افراد دیگری به آن‌ها پیوستند. هر گروهی از اصناف و طبقات مختلف برای خود چادری در باغ سفارت افراشتند و از بازار دیگرهای بزرگ آوردند و آشپزخانه به راه انداختند.

عجب این‌که دولتی که چند روز پیش از آن اطراف مسجد را محاصره کرده بود و از دخول مردم به مسجد جلوگیری می‌کرد، نکرد که در اطراف سفارت سرباز بگذارد و مردم را از داخل شدن مانع گردد. ما، به موقع به علت انتخاب سفارت انگلیس برای بست‌نشستن

اشاره خواهیم داشت و ذهن کسانی را که از سر جهل یا تحت تلقینات بدخواهان، این انتخاب را حجتی بر «دست انگلیس در نهضت مشروطیت ایران» می‌دانند، روشن خواهیم کرد.

روز ۳۱ تیر تعداد بست‌نشینان از ۸۵۰ نفر متجاوز شد و به تدریج تا چند روز بعد به ۱۳ هزار نفر رسید. وقایع‌نگاران می‌نویسند که متجاوز از پانصد چادر زده بودند و تمام اصناف حتی پینه‌دوز و گردو فروش و کاسه‌بندزن که ضعیف‌ترین اصنافند، در آن جا خیمه زده بودند.

مخارج بست‌نشینان را بازرگانان و پیشه‌وران از کیسه خود می‌دادند و حاجی محمد تقی بنکدار سررشته‌دار بود.

بست‌نشینان سفارت در روزهای اول که از ترس جان به سفارت رفته بودند و احساس قدرتی نمی‌کردند درخواست‌های خود را از طریق کاردار سفارت انگلیس، مبنی بر: معاودت علمای مهاجر، تأمین عدم شکنجه و مجازات، افتتاح عدالتخانه، قصاص قاتل دو سید بزرگوار، برای دولت فرستادند.

عین‌الدوله به این درخواست‌ها جواب سربالا داد.

### درخواست مشروطه

ولی تا پاسخ برسد وضع بسیار متحول شده بود. تعداد افراد بست‌نشین بسیار زیاد شده بود و از طرف دیگر زبان‌ها به خواستن مشروطه باز شده بود.

نکته قابل توجه این است که از نخستین روزهای بست‌نشینی روشنفکران مشروطه‌خواه وظیفه خود دانستند که به‌طور مستمر افراد عادی مردم را تعلیم بدهند. از جلسات درس و خطابه صدیق حضرت در باغ سفارت گزارش‌های معتبری در دست است. بی‌مناسبت نیست

چند سطری از نوشته فریدون آدمیت از کتاب «ایدئولوژی نهضت مشروطیت» را نقل کنیم: «مدارک ما روشن می‌دارند که مایه فکری بستیان تعلیمات سیاسی منظمی بود که از محافل مختلف روشنفکری به آنان می‌رسید. حیدرخان (عمواوغلی) در خاطرات شخصی می‌گوید: «از آن جایی که متحصنین سفارت مطلقاً اطلاعی از وضع مشروطیت نداشته و ترتیب آن را مسبوق نبودند، فلهمذا هیأتی از عالمان مملکت همیشه دستورالعمل‌های باطنی خودشان را به آن‌ها تلقین می‌نمودند که من هم جزء آن هیأت مشغول کار بودم.» گواهی حیدرخان مورد تأیید گزارش رسمی است. وزیرمختار انگلیس می‌آورد: «در میان بستیان که بیشتر از اصناف و پیشه‌وران و طلاب تشکیل می‌شدند، کسان نامداری نبودند. تصور می‌رود راجع به خواست‌هایشان (از دولت) از افراد درس خوانده و بااطلاعی مانند صنیع‌الدوله دستور می‌گرفتند. جای دیگر توضیح می‌دهد: نمایندگان بستیان که سراغ صنیع‌الدوله رفتند و کمک فکری او را طلبیدند، او فقط طرح کلی و مبهم که منظور عامه را از حکومت مشروطه و فورم تأمین می‌ساخت، به دستشان داد. بدیهی است مجمع‌ها و گروه‌های سیاسی و سایر عناصر مترقی همگی فعال و دست‌اندرکار بودند. در این باره وزیر رسائل می‌نویسد: افرادی «قانون‌دان» به جماعت بستیان پیوستند که قانون فرانسوی برای آنان می‌خواندند و ترجمه می‌کردند، و خواهان همان قانون فرنگی بودند. این تعالیم تأثیر شگرف داشت. یاز وزیر رسائل تأیید می‌کند: بستیان حالا همه اهل پلتیک و قانون شده‌اند، و حرف‌ها می‌زنند که انسان مات می‌ماند. مثلاً می‌گویند: معنی تحت‌اللفظ شاه این است: نمایندۀ ملت، و در صورتی که ملت کسی را نخواسته باشد، آن شخص را در هیچ دول نخواهند شناخت و دیگر

تمام حرف‌ها تمام است.»

نتیجه این‌که بست‌نشینان عاقبت آشکارا مشروطه و پارلمان طلبیدند. درخواست‌های تازه آن‌ها که به وسیله کاردار سفارت برای شاه فرستاده شد به شرح زیر بود:

بازگشت علما، عزل عین‌الدوله، افتتاح دارالشوری، قصاص قاتلین شهدای وطن و عودت تبعیدشدگان.

درحالی‌که تقاضاهای اختصاصی طلاب متحصن که ضمیمه گزارش شماره ۱۳۵، مورخ ۲۲ ژوئیه ۱۹۰۶، سفارت انگلیس به مشیرالدوله، وزیر امور خارجه تسلیم شده، عبارت بوده است از به‌خصوص: «اجرای زاگون محمدی که سر بود تمام قوانین است و الیوم مندرس گشته و از میان رفته... تا این گلخن ایران گلشن در گلشن شود و مایه حسرت و رشک سایر دول گردد.»

کاردار سفارت این تقاضاها را پیش شاه برد. شاه دستور داد که جلسه‌ای روز هفتم مرداد با حضور وزیر خارجه برای مطالعه موضوع تشکیل شود. ولی خواهیم دید که چنین جلسه‌ای تشکیل نشد و قبل از آن روز عین‌الدوله مستعفی گردید.

در این ایام محمدعلی میرزا ولیعهد که تنها به‌خاطر دشمنی با عین‌الدوله به طرف متحصنین قم متمایل شده بود، علمای تبریز را واداشت که در حمایت از علما تلگرافی به شاه و تلگراف‌هایی به علمای دیگر شهرها مخابره کنند و خودش نیز تلگرافی به پدرش مخابره کرد. ولی بعد از روز ششم مرداد که شاه عین‌الدوله را معزول کرد دیگر ساکت شد چون منظورش جز این نبود.

شاه به تلگراف ولیعهد جواب داد که دستور داده است مشیرالدوله وزیر خارجه، برای برگرداندن علمای مهاجر با نهایت احترام، به قم



برود ولی بیش از این وعده‌ای در جهت انجام خواست‌های مردم نداده بود.

روز ۶ تیر نصرالله خان مشیرالدوله، وزیر امور خارجه به جای عین‌الدوله به صدارت منصوب شد و رفتن به قم و بازگرداندن علما برعهده عضدالملک رییس ایل قاجار محول گردید. مردم چون می‌ترسیدند که علما و ساطت عضدالملک را پذیرفته و قبل از حصول نتیجه به تهران برگردند تلگراف‌هایی به آن‌ها مخابره کردند و آنان را از تسلیم و تمکین برحذر داشتند.

#### صدور فرمان مشروطیت

می‌توان گفت که شاه تا این هنگام از این پیشامدها اطلاع درستی نداشت ولی در این موقع که به واقعیت پی می‌برد، از در سازگاری درآمد و روز یکشنبه ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ (۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴) فرمان مشروطه را صادر کرد که عیناً نقل می‌کنیم:

«جناب اشرف صدراعظم

از آن‌جا که حضرت باری‌تعالی جل‌شانه سررشته ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران را به کف کفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده لهذا در این موقع که رأی و اراده همایون ما بدان تعلق گرفت که برای رفاهیت و امنیت قاطبه اهالی ایران و تشیید و تأیید مبانی دولت اصلاحات مقتضیه به مرور در دوایر دولتی و مملکتی به موقع اجرا گذارده شود چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از متخبین شاهزادگان و علما و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافة تهران تشکیل و تنظیم

شود که در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مذاقه لازم را به عمل آورده و به هیأت وزرای دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنمایند و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خود را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برسانند که به صحنه همایونی موشح و به موقع اجرا گذارده شود بدیهی است که به موجب این دستخط مبارک نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای متخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهد نمود که به صحنه ملوکانه رسیده و به عون‌الله تعالی مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ماست افتتاح و به اصلاحات لازمه امور مملکت و اجراء قوانین شرع مقدس شروع نماید و نیز مقرر می‌داریم که سواد دستخط مبارک را اعلان و منتشر نمایید تا قاطبه اهالی از نیات حسنه ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است کمابینگی مطلع و مرفه‌الحال مشغول دعاگویی دوام این دولت و این نعمت بی‌زوال باشند، در قصر صاحبقرانیه به تاریخ چهاردهم شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ هجری در سال یازدهم سلطنت ما.»

این روز، سالروز ولادت شاه بود و بست‌نشینان چراغانی کردند و بیرق‌های شیر و خورشید آویختند. (۵ اوت ۱۹۰۶)

ولی وقتی فرمان مشروطه چاپ و به دیوارها الصاق شد، بست‌نشینان آن را نپسندیدند. و از دیوارها کنده و پاره کردند زیرا در آن نام «ملت» برده نشده بود و از طرفی معتقد بودند که جمله‌های آن روشن نیست.

شب شانزدهم مرداد جلسه‌ای با حضور سران بست‌نشینان در خانه